

# اصول و مبانی دعوت در سیرت

## تابعین اصحاب محمد ﷺ

«مواقف التابعین و أتباعهم في الدعوة إلى الله»

مؤلف:

د. سعید بن علی بن وهف قحطانی

مترجم:

امین پورصادقی

عنوان کتاب:	اصول و مبانی دعوت در سیرت تابعین اصحاب محمد ﷺ
عنوان اصلی:	مواقف التابعین وأتباعهم في الدعوة الى الله
مؤلف:	د. سعید بن علی بن وهف قحطانی
ترجمه:	امین پور صادقی
موضوع:	آداب و رسوم اسلامی - آداب و تربیت (دعوت، گفتگو ...)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آذر (قوس) ۱۳۹۶ ه.ش - ربیع الاول ۱۴۳۹ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم <a href="http://www.qalamlib.com">www.qalamlib.com</a>



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[book@qalamlib.com](mailto:book@qalamlib.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

# بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

- مقدمه ..... ۱
- مبحث اول: مواضع تابعین**..... ۳
- پیشگفتار ..... ۳
- مطلب اول: موضع سعید بن مسیب رضی الله عنه ..... ۴
- مطلب دوم: برخی از موضع گیری های حسن بصری رضی الله عنه ..... ۶
- ۱- موضع وی در برابر حجاج بن یوسف ..... ۶
- ۲- موضع حسن بصری در برابر عمر بن هبیره ..... ۸
- ۳- موضع وی در برابر قاریان قرآن ..... ۹
- مطلب سوم: موضع گیری های عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه ..... ۱۱
- الف) موضع وی پیش از خلافت ..... ۱۱
- ب) مواضع وی پس از عهده دار شدن امر خلافت ..... ۱۴
- مطلب چهارم: نمونه های از مواضع ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه ..... ۱۹
- مبحث دوم: موضع گیری های پیروان تابعین (تابع تابعین)** ..... ۲۱
- مقدمه ..... ۲۱
- مطلب اول: موضع گیری های امام مالک بن انس رضی الله عنه ..... ۲۲
- مطلب دوم: موضع گیری های امام شافعی رضی الله عنه ..... ۲۶
- مطلب سوم: موضع گیری های امام احمد بن حنبل رضی الله عنه ..... ۳۱



## مقدمه

براستی حمد و ستایش از آنِ الله است، حمد و ستایش او را گفته و از او یاری و مدد جسته و طلب آموزش می‌کنیم و از شرارت‌های نفسانی و از اعمال زشت‌مان به خداوند متعال پناه می‌بریم؛ هرکس را که خداوند هدایت کند، گمراه کننده‌ای برای او نیست و هرکس را گمراه کند، هدایتگری برای او نیست. گواهی می‌دهم معبود بر حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد؛ و گواهی می‌دهم محمد بنده و فرستاده اوست که درود و سلام خداوند بر او و خاندان و اصحابش باد.

اما بعد؛

رساله‌ای که پیش روی دارید، مختصری در موضع‌گیری‌های تابعین و پیروان آنها در مسیر دعوت الی الله می‌باشد؛ در این رساله نمونه‌هایی از مواضع آنها در مسیر دعوت را بیان نمودم. و از خداوند می‌خواهم این عمل اندک را مبارک و سودمند قرار داده و خالصانه برای خویش قرار دهد و به وسیله‌ی آن نویسنده را در حیات و پس از مرگ و نیز خواننده را بهره‌مند سازد. براستی خداوند متعال بهترین کسی است که از او خواسته شده و گرمای‌ترین کسانی است که از او انتظار اجابت می‌رود و او برای ما کافی بوده و بهترین وکیل است.

و سلام و درود خداوند بر بنده و رسولش، پیامبر و امام ما محمد بن عبدالله ﷺ و بر خاندان و اصحابش و کسانی که تا قیامت از آنها به نیکویی پیروی می‌کنند.

نوشته شده در صبح روز پنج شنبه ۱۴۲۵/۲/۲۵



## مبحث اول: مواضع تابعین

### پیشگفتار

به تصریح رسول خدا ﷺ تابعین نیز جزو بهترین قرن‌ها بودند. از عبدالله بن مسعود روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ»<sup>(۱)</sup>. «بهترین مردم کسانی هستند که در عهد و زمان من به سر می‌برند (صحابه)، سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تابعین) و پس از آنها کسانی می‌آیند که شهادت و گواهی وی از سوگندش و سوگندش از شهادتش سبقت می‌گیرند». (یعنی تقوا ندارند و براحتی گواهی داده و سوگند می‌خورند).

---

۱ - بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الشهادات، باب لا يشهد على شهادة جور إذا شهد، ۲۵۹/۵، (۲۶۵۲)؛ مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل الصحابة ثم الذين يلونهم ...، ۱۹۶۴/۴، (۲۵۳۳)؛ و در روایت عمران بن حصین آمده است: «ثم يكون بعدهم قوم يشهدون ولا يستشهدون، ويخونون ولا يؤتمنون، وينذرون ولا يوفون، ويظهر فيهم السم». «و پس از آنان قومی می‌آیند که نخواستہ شهادت می‌دهند و خیانت می‌کنند و امانتداری نمی‌کنند و نذر می‌کنند و بدان وفا نمی‌کنند و چاقی در میان آنها ظاهر و آشکار است». بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الشهادات، الباب السابق: ۲۵۸/۵، (۲۶۵۱)؛ مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل الصحابة: ۱۹۶۲/۴، (۲۵۳۵).

از تابعین نیز در مسیر دعوت الی الله مواضعی به ثبت رسیده که با مطالعه و بررسی آنها هر دعوتگری بهره‌مند شده و در مسیر دعوت از نوع تعامل و موضع آنان بهره خواهد برد. اکنون به یاری خداوند متعال، نمونه‌هایی از این دسته را به عنوان مثال در چهار مطلب ذکر خواهیم نمود:

### مطلب اول: موضع سعید بن مسیب رضی الله عنه

از سعید بن مسیب<sup>(۱)</sup> مواضع حکیمانه‌ای به ثبت رسیده که بر علم و حکمت و اشتیاق وی نسبت به یاداش خداوند متعال دلالت می‌کند<sup>(۲)</sup>. و از این دسته است عملکرد و موضع حکیمانه وی در برابر حجاج بن یوسف ثقفی<sup>(۳)</sup> که در مسیر دعوت الی الله حقیقت را بیان نموده و در این راه به ملامت ملامت‌کنندگان توجهی نکرد. آنگاه که حجاج نماز را به درستی ادا نکرد.

۱- سعید بن مسیب؛ او در زمان خودش سید و سرور تابعین و عالم مدینه بود. دو سال یا گفته شده چهار سال از خلافت عمر بن خطاب گذشته بود که چشم به جهان گشود. و در سال ۹۴ هجری در سن ۷۵ سالگی وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۱۷/۴ - ۲۴۶) والبداية والنهاية (۹۹/۹).

۲- یکی از مواضع حکیمانه وی که الگوی نیکی برای هر دعوتگر می‌باشد، به ازدواج درآوردن دخترش فاطمه با فردی فقیر و بازداشتن وی از ازدواج با پسر خلیفه می‌باشد. چون عبدالملک بن مروان از دخترش برای پسرش ولید، خواستگاری نمود سعید مانع ازدواج دخترش با پسر خلیفه شد. و شاگردش کثیر بن مطلب بن ابی وداعه قرشی سهمی را در برابر دو درهم به ازدواج دخترش درآورد. و خود نیز به وی بیست هزار درهم کمک کرد. و این بر کمال ایمان سعید بن مسیب و توجه وی به آنچه باقی است و نفرت وی از پست و مقام‌های مزین و دروغین و توجه او به انتخاب همسری نیک و صالح برای دخترش دلالت می‌کند. در مورد این داستان نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۳۳/۴) وطبقات ابن سعد (۱۳۸/۵) و حلیة الأولیاء (۱۶۷/۲) والبداية والنهاية (۱۰۰/۹).

۳- حجاج بن یوسف ثقفی به مدت بیست سال زمامدار عراق و مشرق بود. و در سال ۹۵ هجری وفات کرد. نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۴۳/۴).



۱- باری حجاج در کنار سعید بن مسیب نماز می‌خواند - پیش از آنکه عهده‌دار بخشی از امور مسلمانان باشد - که قبل از امام برخاسته و پیش از وی سجده می‌کرد؛ چون سلام داد، سعید گوشه‌ی لباسش را گرفته و مشغول اذکار بعد از نماز شد درحالی‌که لباس حجاج را گرفته بود و حجاج همواره تلاش می‌کرد لباسش را آزاد کند، تا اینکه سعید اذکارش را به پایان رساند. پس به حجاج روی آورده و با گفتگو به نکوهش و تادیب وی پرداخت. پس از این ماجرا حجاج به وی چیزی نگفت تا اینکه زمامدار امور در حجاز گردید و زمانی که به عنوان زمامدار وارد مدینه شد، چون وارد مسجد شد به مجلس سعید بن مسیب رفت و جلوی وی نشست و به سعید گفت: تو صاحب (همان) کلمات هستی؟ سعید با دستش به سینه‌ی حجاج زده و گفت: بله؛ حجاج گفت: خداوند تو را که معلم و مودب خوبی بودی، پاداش نیکو دهد. پس از تو هیچ نمازی نخواندم مگر اینکه سخنانت را به یاد آوردم؛ سپس برخاسته و رفت.<sup>(۱)</sup>

۲- به سعید بن مسیب گفته شد: چگونه حجاج کسی را در پی تو نفرستاده و تو را تحریک نکرده و مورد اذیت و آزار قرار نمی‌دهد؟ سعید گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم، جز اینکه روزی همراه پدرش وارد مسجد شد و نمازی خواند که نه رکوع آن را کامل می‌کرد و نه سجده‌اش را، پس مشت ریگی به سوی وی پرتاب کردم. (و پس از آن به وی روش درست نماز خواندن را آموختم). حجاج (بعدها) گفت: پس از آن پیوسته نماز را درست و صحیح می‌خواندم.<sup>(۲)</sup>

۱- نگا: البداية والنهاية (۱۱۹/۹)؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۲۲۶/۴).

۲- نگا: الطبقات، ابن سعد (۱۲۹/۵)؛ حلیة الأولیاء، أبونعیم (۱۶۵/۲)؛ سیر أعلام النبلاء (۲۲۶/۴).

این از بزرگ‌ترین رفتارهای حکیمانه سعید بن مسیب بود. برآستی حکمت هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد. چنان‌که اگر اقتضای حکمت شدت و قوت به خرج دادن باشد، گاهی شدت و قوت سودمند می‌افتد. و سعید تشخیص داد که اتخاذ چنین اسلوبی در برابر حجاج، عین حکمت می‌باشد تا اینکه نمازش را تصحیح کند. پس خداوند متعال به این وسیله حجاج را بهره‌مند نمود، چنان‌که خود به این مساله اشاره کرد. و پس از آن بود که همیشه نمازش را درست و صحیح می‌خواند. خداوند سعید بن مسیب را رحمت نموده و بهترین پادشاه‌ها را به وی ارزانی دارد.

### مطلب دوم: برخی از موضع‌گیری‌های حسن بصری رضی الله عنه

حسن بصری<sup>(۱)</sup> در مسیر دعوت الی الله مواضع حکیمانه‌ای داشت که به عنوان مثال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### ۱- موضع وی در برابر حجاج بن یوسف

حسن بصری معتقد به خروج علیه حاکمانِ مسلمانِ گنه‌کار و نافرمان نبود، چنان‌که گروهی از مسلمانان نزد وی آمده و در مورد خروج علیه حجاج سوال نموده و می‌گفتند: ای ابوسعید، در مورد این طاغوت که دست به خونریزی و ریختن خون‌های حرام و گرفتن اموال حرام زده و چنین و چنان کرده، چه می‌گویی؟ حسن گفت: من معتقدم با وی نجنگید. اگر

---

۱ - وی حسن بن ابوالحسن یسار بصری، ابوسعید مولی الانصار می‌باشد. مادرش خیره برده‌ی ام المومنین ام سلمه بود. و ابوالحسن یسار از اسیران میسان - مکانی میان بصره و واسط - بود که ساکن مدینه شده و آزاد شد و در خلافت حضرت عمر با خیره ازدواج نمود و دو سال مانده به خلافت عمر، حسن از وی متولد شد؛ حسن در سال ۱۱۰ هجری درحالی‌که ۸۸ سال سن داشت، وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۵۶۳/۴) و تهذیب التهذیب، ابن حجر (۲۳۱/۲).

عملکرد وی و کارهایی که انجام داده و می‌دهد، کیفی از سوی خداوند باشد، شما نمی‌توانید با شمشیر آن‌را دفع کنید. و اگر آن ابتلا و آزمایشی از سوی خداوند باشد پس صبر کنید تا خداوند داوری کند و او بهترین داوران است. اما آنها حسن را ترک کرده و با وی موافقت نکردند. پس بر علیه حجاج خروج نموده و همگی کشته شدند<sup>(۱)</sup>.

و بر این اساس بود که حسن می‌گفت: «اگر زمانی که مردم از سوی پادشاه‌شان مورد آزمایش و ابتلا قرار می‌گیرند، صبر کنند، چیزی نمی‌گذرد که راه بر آنان باز شده و مصیبت از ایشان برداشته می‌شود، اما آنها صبر نکرده و به شمشیر روی آورده و بر آن اعتماد می‌کنند؛ و این‌گونه به خدا سوگند، هرگز روز خوش نمی‌بینند»<sup>(۲)</sup>.

اما با این همه، حجاج چندین بار قصد کشتن حسن بصری نمود، اما خداوند متعال حسن را از گزند او حفظ کرد. باری حجاج در پی حسن فرستاد - درحالی که تصمیم به کشتن وی گرفته بود - که حسن را نزد وی آوردند؛ چون حسن حاضر شد، گفت: «ای حجاج، میان تو و آدم چند پدر وجود داشته است؟» حجاج گفت: فراوان. حسن گفت: «آنها کجایند؟» حجاج گفت: همگی مرده‌اند. پس حجاج سرش را با خفت و خواری پایین انداخته و حسن خارج شد<sup>(۳)</sup>.

و این از حکمت حسن در امر دعوت بود، زیرا خروج بر علیه زمامداران و حکام مسلمان - و لو اینکه فاسق باشند - سبب شر و فساد و فتنه بزرگ و ریخته شدن خون بی‌گناهان می‌گردد، اما حسن با چنین موضعی مانع چنین مفاسدی شد.

۱- نگا: الطبقات الكبرى، ابن سعد (۱۶۳/۷ - ۱۶۵)؛ البداية والنهاية، ابن کثیر (۱۳۵/۹).

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۱۶۴/۷).

۳- نگا: البداية والنهاية (۱۳۵/۹).

## ۲- موضع حسن بصری در برابر عمر بن هبیره

زمانی که عمر بن هبیره<sup>(۱)</sup> زمامدار عراق شد، به دنبال حسن فرستاد که حسن نزد وی آمده و عمر بن هبیره به او گفت: امیر مومنان یزید بن عبدالملک<sup>(۲)</sup> نامه‌ای فرستاده که می‌دائم تنفیذ آن هلاکت و نابودی به همراه دارد. پس از حسن پرسید: در برابر چنین نامه‌هایی چه می‌کنند؟ حسن گفت: ای عمر بن هبیره، نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان خداوند، درشتخوی و سنگدل، به‌سویت آمده و تو را از وسعت و فراخی قصر به تنگای قبر ببرد؛ اگر تقوای الهی پیشه کنی، خداوند متعال تو را از گزند یزید بن عبدالملک حفاظت می‌کند، اما یزید بن عبدالملک تو را در برابر (عذاب) خداوند متعال حفظ نمی‌کند. ای عمر بن هبیره، بر حذر باش از اینکه به خاطر اطاعت از یزید بن عبدالملک کاری انجام دهی که خشم خداوند را در پی داشته باشد و در مغفرت و آمرزش را به روی تو ببندد؛ ای عمر بن هبیره، از ابتدای این امت مردمانی را درک نمودم که به خدا سوگند بسیار بیشتر از اینکه شما به دنیا روی آورده‌اید و دنیا به شما پشت کرده است، به دنیا پشت کرده‌اند و دنیا خود به آنها روی آورده است. ای عمر بن هبیره، تو را از مقام و عظمت و شوکتی می‌ترسانم که الله ﷻ تو را از آن ترسانیده و فرموده است: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ [ابراهیم: ۱۴]. «این از آن کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدید من بپراسند».

۱- وی عمر بن هبیره بن معاویه بن بن سُکین، امیر ابومثنی امیر عراق بود؛ او در سال ۱۰۷ هجری وفات کرد. نگا: سیر أعلام النبلاء (۵۶۲/۴).

۲- یزید بن عبدالملک بن مروان، مطابق عهد و پیمانی که برادرش سلیمان، برایش بسته بود، پس از عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. در سال ۷۱ هجری به دنیا آمده و خلافتش چهار سال طول کشیده و در سال ۱۰۵ هجری وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۵۰/۵ - ۱۵۲).

ای عمر بن هبیره، اگر از خداوند متعال اطاعت کنی و با او باشی، تو را در برابر شر یزید بن عبدالملک کفایت نموده و مصون می‌دارد. و اگر با یزید بن عبدالملک همراه شده و در نافرمانی خداوند از وی اطاعت نمودی، خداوند تو را به یزید بن عبدالملک می‌سپارد. پس عمر بن هبیره گریست و از نصایح وی عبرت گرفت<sup>(۱)</sup>.

این رفتار نیکو بر حکمت حسن و جایگاه و احترام وی نزد دیگران دلالت می‌کند؛ براستی در این موضع، حق را آشکارا بیان نمود و به ملامت ملامت کنندگان توجهی نکرده و اهمیتی نداد.

شایسته است دعوتگرانی که به سوی خداوند فرامی‌خوانند، چنین عمل کنند، لیکن با حکمت و به نحو احسن، زیرا چنین دعوتی قوت و احتمال پذیرش دعوت را بالا برده و افزایش می‌دهد. والله المستعان.

### ۳- موضع وی در برابر قاریان قرآن

روزی حسن از نزد ابن هبیره خارج می‌شد که متوجه قاریانی شد که بیرون قصر منتظرند،<sup>(۲)</sup> پس به آنها گفت: چه باعث شده اینجا بنشینید؟ می‌خواهید بر آن خبیثان وارد شوید؟ به خدا سوگند همنشینی با آنها،

۱- نگا: حلیة الأولیاء (۱۴۹/۲).

۲- اگر سوال شود: چگونه حسن که خود از نزد ابن هبیره می‌آید قاریانی را سرزنش می‌کند که می‌خواهند نزد وی رفته و بیرون قصر منتظرند و اشتیاق ورود به آنرا دارند؟ در پاسخ گفته شده: حسن نزد ابن هبیره نرفته بود که مال یا متاع دنیا طلب کند، بلکه تن‌ها به خاطر خداوند متعال و دعوت به سوی او تعالی بود که نزد وی رفته بود. اما آنچه حسن رحمه‌الله نکوهش نمود و قبیح شمرد، میل به دنیا و طمع در اموال پادشاهان می‌باشد. اما کسی که نزد آنها رفته تا ایشان را به معروف امر و از منکر نهی کند و آنان را در مورد نافرمانی الله ترسانیده و هشدار دهد، چنین عملی از بزرگ‌ترین و برترین انواع جهاد می‌باشد.

همنشینی با نیکان و صالحان نیست، پراکنده شوید که خداوند ارواح و اجسادتان را از یکدیگر پراکنده سازد. کفش‌های‌تان را بپوشید و لباس‌تان را برگیرید و هرچه زودتر اینجا را ترک گوئید، شما با این عمل قاریان را رسوا نمودید که خداوند شما را رسوا کند<sup>(۱)</sup>.

به خدا سوگند اگر از آنچه نزد آنان بود، پرهیز می‌کردید، به آنچه نزد شماست (علم) تمایل پیدا می‌کردند، اما شما به آنچه نزد آنان است (مال و اموال و کالای ناچیز دنیوی) روی آوردید و در نتیجه آنان از آنچه نزد شماست فاصله گرفته و پرهیز کردند<sup>(۲)</sup>.

آری، این موضعی بسیار حکیمانه است؛ زیرا شایسته این است دعوتگری که به‌سوی خداوند متعال دعوت می‌دهد، از مردم و اموال و صدقات‌شان بی‌نیاز باشد، به ویژه از بزرگان و پادشاهان؛ و هرگز نباید چیزی از آنها بخواهد، تا اینکه دعوت و علمش در وجود خود و دیگران موثر افتد؛ و به این دلیل بود که حسن بصری قاریان را متوجه این مساله کرد، زیرا هرکس از خداوند متعال بخواهد او را بی‌نیاز کند، مردم به وی نیازمند می‌شوند<sup>(۳)</sup>.

---

۱ - شاید حسن به این دلیل چنین به شدت با آنها برخورد کرد که عملی مرتکب شده بودند که شایسته آنها نبود، با اینکه حقیقت این امر را می‌دانستند، امری که شایسته نیست هیچ‌یک طالب علم و دعوتگری مرتکب شوند.

و حکمت عبارت است از قرار دادن هر چیز در جای خودش؛ و از این دسته است استفاده از اسلوب شدت و قوت و غلظت در جای خود.

۲ - نگا: حلیة الأولیاء (۱۵۰/۲)؛ سیر أعلام النبلاء (۵۸۶/۴).

۳ - نگا: حلیة الأولیاء (۱۷۳/۲)؛ البدایة والنهایة (۱۰۰/۹).

### مطلب سوم: موضع گیری های عمر بن عبدالعزیز رحمته

بسیاری از علما بر این باورند که عمر بن عبدالعزیز<sup>(۱)</sup> از جمله مجددانی بود که رسول خدا وعده آنها را در راس هر صد سال داده است. چنان که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»<sup>(۲)</sup>. «براستی خداوند متعال برای این امت در راس هر صد سال کسی را برمی‌انگیزد تا دین امت را برای آن تجدید نماید».

و بر این اساس وی اولین مجددان بود. در مسیر دعوت الی الله از عمر بن عبدالعزیز - که رحمت خداوند بر او باد - مواضع حکیمانه و بسیاری ثبت گردیده که به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

### الف) موضع وی پیش از خلافت

عمر بن عبدالعزیز رحمته پیش از خلافت مواضع بسیاری همراه خلفا داشت. از جمله:

۱- عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم؛ مادرش ام عاصم لیلی دخترش عاصم بن عمر بن خطاب می‌باشد. وی در سال ۶۳ هجری و نیز گفته شده: ۶۱ هجری متولد شد. پدرش وی را برای تفقه در دین به مدینه فرستاد. زمانی که پدرش فوت شد، عمویش عبدالملک بن مروان سرپرستی او را به عهده گرفت و دخترش فاطمه را به ازدواج وی درآورد؛ و زمانی که ولید بن عبدالملک زمام امور را به دست گرفت، وی را از سال ۸۶ تا ۹۳ هجری زمامدار مدینه و مکه و طائف قرار داد، سپس به شام رفته و در آن باقی ماند تا اینکه در ۹۹/۲/۱۰ هجری عهده‌دار امر خلافت گردید. و در نهایت در ۱۰۱/۷/۲۵ هجری مسموم شده و فوت شد. نگا: البداية والنهاية (۹۲/۹-۹۶) و سیر أعلام النبلاء (۱۲۲/۵).

۲- به روایت أبوداود، کتاب الملاحم، باب ما یذکر فی قرن المائۃ: (۱۰۹/۴)، (۴۲۹۱)؛ والحاکم (۵۲۲/۴)؛ و نگا: سلسله الأحادیث الصحیحة (۱۵۰/۲)، (۵۹۹).

۱- باری سلیمان بن عبدالملک<sup>(۱)</sup> که عمر بن عبدالعزیز همراه وی بود، رو به سپاهش کرد و نظری به اسبان و شتران و قاطران و باروبند سپاهیان و لشکریانش انداخته و گفت: ای عمر در مورد آنچه می بینی چه می گویی؟ عمر بن عبدالعزیز گفت: «می بینم که بخشی از دنیا بخش دیگر را می خورد و تو در مورد همه ی این ها مسئولی». چون همراه هم به لشکر نزدیک شدند، ناگهان کلاغی آمده و لقمه ای برگرفت که در آن قسمتی از چادر سلیمان بود. و با آن پرواز نموده و آوازی سر داد؛ سلیمان به عمر بن عبدالعزیز گفت: این چه بود ای عمر؟ گفت: نمی دانم. سلیمان گفت: به گمانت با آوازی که سر داد چه گفت؟ عمر گفت: گویا می گوید: آن لقمه از کجا آمده و به کجا برده می شود؟ پس سلیمان به او گفت: چه چیزی مایه ی تعجب تو شده است؟ عمر گفت: تعجب می کنم از کسی که خداوند را می شناسد و با این حال از او نافرمانی می کند و تعجب می کنم از کسی که شیطان را شناخته و با این حال از او اطاعت می کند و کسی که دنیا را شناخته و به آن اعتماد می کند»<sup>(۲)</sup>.

آری، این کلمات حکیمانه ای است که در دعوت به سوی خدا متوجه خلیفه ی مسلمانان می گردد. عمر بن عبدالعزیز چون فرصت را مناسب دید، بیشترین بهره از آن برده و چنین کلمات حکیمانه ای را به وی گوشزد نمود و در تمام مدت به روش حکیمانه در دعوت، ملتزم و پای بند بود.

۲- باری سلیمان بن عبدالملک همراه عمر بن عبدالعزیز حج نمود که با رعد و برقی روبرو شدند که نزدیک بود در اثر شدت آن قالب تهی کنند؛ پس

۱- سلیمان بن عبدالملک بن مروان، وی پس از برادرش ولید به خلافت رسید؛ در سال

۹۹ هجری در ده صفر وفات نمود. سیر أعلام النبلاء (۵/۱۱۱).

۲- نگا: مناقب عمر، ابن الجوزی، ص ۵۲؛ والبدایة والنهائة (۹/۱۹۵).



سلیمان به عمر نگاه کرد درحالی که وی می‌خندید و گفت: ای ابوحفص، آیا تا به حال همچون این شب را دیده‌ای یا شنیده‌ای؟

عمر گفت: ای امیرمومنان، این صدای رحمت الله بود، چگونه خواهی بود اگر صدای عذاب الهی را بشنوی؟

سلیمان گفت: این صد هزار درهم است آنها را صدقه بده.

عمر گفت: آیا بهتر از این را صدقه نکنیم ای امیر مومنان؟

سلیمان گفت: بهتر از آن چیست؟

عمر گفت: عده‌ای با تو همراه هستند که شکایت‌هایی دارند و به تو دسترسی ندارند؛ پس سلیمان با آنها نشست و به شکایت‌های‌شان رسیدگی کرد<sup>(۱)</sup>.

الله اکبر، چه حکیمانه و والاست این موضع! براستی عمر بن عبدالعزیز به یاری خداوند متعال و سپس حکمتش توانست بر سلیمان تاثیر بگذارد، چنان که برای رسیدگی به شکایات با شاکیان نشست.

۳- و از بزرگ‌ترین رفتارهای حکیمانه وی با سلیمان بن عبدالملک آن بود که چون سلیمان به او گفت: ای ابوحفص، خود آنچه عهده‌دار آن هستیم، می‌بینی و ما برای تدبیر آن از علمی برخوردار نیستیم، بنابراین آنچه مصلحت عموم مردم می‌بینی، به اجرا درآور؛ پس عمر دستور به عزل کارگزاران حجاج داد و پس از اینکه برای مدتی نمازها از وقتش به تاخیر می‌افتاد، آنها را در وقت‌شان اقامه کرد و به اموری مهم و اساسی پرداخت که از اعمال او شمرده می‌شود.

گفته شده: چون سلیمان حج نمود و مردم بسیاری را در حج مشاهده کرد، به عمر گفت: آیا این مردم که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند، می‌بینی؟

۱- نگا: مناقب عمر، ابن الجوزی، ص ۵۲، ۵۳؛ سیر أعلام النبلاء (۵/۱۲۱).

عمر گفت: این‌ها امروز رعیت تو هستند و فردا (ی قیامت) طرف دعوای تو. با شنیدن این سخنان سلیمان به شدت گریست<sup>(۱)</sup>.

خداوند عمر را رحمت کند، براستی در پند و اندرز و نرم کردن قلوب و ایجاد ارتباط آنها با آفریدگارشان و ترساندن آنها از کیفرش و تشویق آنها به ثواب و پاداشش، بسیار حکیم و دانا بود و رفتار و عملکردی حکیمانه داشت؛ چنان‌که در حالت و زمان مناسب به پند و اندرزی چنین پرداخته و از این اسلوب دعوی استفاده می‌کرد.

براستی مواضع حکیمانه‌ای با خلفا داشت و اگر بیم طولانی شدن بحث نبود، حتما آنها را نیز ذکر می‌کردم<sup>(۲)</sup>.

### ب) مواضع وی پس از عهده‌دار شدن امر خلافت

پس از اینکه معاویه بن ابوسفیان در سال ۶۰ هجری وفات کرد، ظلم سر برآورده و دایره‌ی اختلاف و شکاف میان علما و خلفا افزایش یافت، چنان‌که برخی از مردم در یک وادی و برخی از حکام در وادی دیگر بودند؛ اما این اختلاف و شکاف و اوضاع و احوال نابهنجار با واگذار شدن حکومت به فرمانداری ظالم همچون حجاج، بیشتر و بیشتر گردید. چون چنین ظالمان و ستمگرانی اموال را جمع‌آوری نموده و آنها را بدون هیچ حساب و نظامی در مسیری نادرست مصرف می‌کردند. به عنوان مثال چون شاعری نزد خلیفه یا والی حاضر شده و به مدح وی می‌پرداخت، بدون هیچ حساب و کتابی اموالی را به وی می‌بخشیدند<sup>(۳)</sup>.

۱- نگا: سیره و مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص ۵۳؛ سیر أعلام النبلاء (۱۲۱/۵).

۲- بنگر به باقی مواضع وی با زمامداران و والیان امور در: مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص ۴۶ - ۵۳؛ البداية والنهاية: ۹۱۹۵؛ سیر أعلام النبلاء (۱۱۴/۵ - ۱۴۷).

۳- نگا: البداية والنهاية (۱۴۶/۸ - ۳۴۵)، (۲/۹ - ۱۷۷)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۲۵/۵).

اما زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلافت را به دست گرفت، در راستای نجات امت از مصیبت‌هایی که به آنان وارد شده، مواضع و عملکردی مدبرانه از خود نشان داد. موضع و عملکردی مدبرانه برای اصلاح اموری که فاسد شده است. از جمله:

۱- عمر بن عبدالعزیز در همان ابتدای خلافت، تغییر را از خود آغاز نمود و چنان روش زندگی خود را تغییر داد که کسانی که او را از پیش می‌شناختند، دیگر او را نمی‌شناختند.

زمانی که از قبر سلیمان بازمی‌گشت، مرکب‌های خلافت از اسب و شتر و قاطر - نزد وی آوردند (تا بر آنها سوار شود). عمر با دیدن آنها گفت: این‌ها چیست؟ گفتند: مرکب‌های خلافت. پس فرمود: میان من و آنها رابطه‌ای نیست، آنان را از من دور کنید، قاطرم را بیاورید. پس قاطرش را نزد وی آوردند و دستور داد تا مرکب‌های خلافت را بفروشند و پول آنها را در بیت‌المال مسلمانان قرار دهند. و فرمود: این قاطر خاکستری رنگم مرا کفایت می‌کند<sup>(۱)</sup>.

عمر بن عبدالعزیز پیش از خلافت چهل هزار دینار حقوق دریافت می‌کرد، اما پس از خلافت جز چهارصد دینار در تمام سال دریافت نمی‌کرد. و پس از به خلافت رسیدن، زمین‌ها یا کالاهایی را که در ملکیت داشت، از ملکیت خود خارج کرد. حتی نگین انگشتری را که در دست داشت به بیت‌المال مسلمانان بازگردانده و می‌گفت: این را ولید بن عبدالملک در حالی که سزاوار آن نبودم به من بخشید<sup>(۲)</sup>.

۱- نگا: مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص ۶۲، ۶۵؛ سیر أعلام النبلاء (۱۲۶/۵)؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۳۱.

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۳۴۱/۵-۳۴۴)؛ مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص ۱۳۲؛ و البداية والنهاية (۲۰۸/۹) سیر أعلام النبلاء (۱۲۸/۵).

۲- پس از اینکه عمر بن عبدالعزیز تغییر را از خود آغاز نمود، به تغییر در خانواده و اهل خویش پرداخت، پس از همسرش فاطمه دختر عبدالملک در مورد گوهری که نزد وی بود توضیح خواست که از کجا و چگونه به وی رسیده است؟ فاطمه گفت: امیر مومنان به من بخشیده است. پس عمر گفت: یا اینکه آنرا به بیت‌المال بازگردان و یا اینکه به من اجازه بده تا از تو جدا شوم. براستی بسیار برایم ناخوشایند است که من و تو و آن گوهر در یک خانه باشیم. فاطمه گفت: نه، بلکه اگر چندین برابر آن گوهر را داشتم، تو را برمی‌گزیدم، پس گوهر را در اموال بیت‌المال قرارداد<sup>(۱)</sup>.

۳- پس از اینکه عمر به اصلاح خود و خانواده‌اش پرداخت، اصلاح اوضاع بنی‌امیه را آغاز نمود. پس آنچه ظالمانه در اختیار آنها قرار گرفته بود، از آنها پس گرفته و به صاحبان واقعی‌شان بازگرداند و چون صاحب و مالکی برای آنها یافت نمی‌شد و نبود، در بیت‌المال قرار گرفته و این اموال را اموال مظالم نامید. و منادی‌اش را دستور می‌داد در میان مردم اعلان کند: هرکس شکایتی دارد، آنرا ابلاغ کند. پس هرکس شکایتی داشت نزد وی آمده و یک به یک به شکایات رسیدگی می‌کرد<sup>(۲)</sup>.

و این‌گونه اموالی را که بنومروان به ناحق گرفته بودند، بازپس گرفت و در بیت‌المال مسلمانان قرارداد<sup>(۳)</sup>.

۱- نگا: طبقات ابن سعد (۳۹۳/۵)؛ سیره عمر، ابن الجوزی، ص ۱۲۷؛ سیر أعلام النبلاء (۱۲۹/۵)؛ البداية والنهاية (۲۰۸/۹).

۲- نگا: طبقات ابن سعد (۳۴۴-۳۴۱/۵)؛ مناقب عمر، ابن الجوزی، ص ۱۲۵-۱۲۷؛ البداية والنهاية (۲۰۰/۹-۲۱۳).

۳- نگا: مناقب عمر بن عبد العزیز، ابن الجوزی، ص ۱۳۳-۱۴۱؛ و طبقات ابن سعد (۳۴۴-۳۴۱/۵)؛ البداية والنهاية (۲۱۳/۹)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۲۹/۵).

۴- از دیگر اصلاحات وی آن بود که به مسئولان در شهرهای مختلف اسلامی نامه نوشته و آنها را به اطاعت از خداوند متعال امر نموده و از معصیت و نافرمانی او تعالی نهی کرد و آنان را از کیفر و عقوبت الهی ترسانده و به ثواب و پاداش خداوند تشویق نموده و ایشان را به روی گردانی از دنیا و عبادت و نیایش با خداوند متعال توصیه نمود. و در این راستا مثال‌هایی از خلفا و امرای پیشین متذکر شد که آنان نیز با اعمالی که از پیش فرستادند، دار فانی را وداع گفته و برخی از آنها بهره‌مند گردیده و برخی زیانکار و متضرر شدند؛ و نیز ایشان را به رفتار عادلانه با رعیت و زیردستان امر نمود و آنان را از ظلم و ستم نهی کرد. و دستور داد به همه‌ی شکایات و بی‌عدالتی‌ها و بی‌انصافی‌ها رسیدگی نموده و حقوق هرکس را به او بازگردانند؛ و در این راستا برخی از مسئولان را عزل نموده و کسانی را که بهتر از آنها بودند، عهده‌دار امور نمود. حتی برخی از آنها را فراخواند تا در مورد ظلم و جوری که روا داشته مورد محاسبه قرار گیرد؛ و زمامداران و عهده‌داران امر را از دریافت رشوه و هدیه از رعیت نهی نمود<sup>(۱)</sup>.

و نیز به والیان دستور داد جزیه را از یهودیان و نصرانی‌هایی که اسلام آوردند، برداشته و قانون جزیه را در مورد آنها لغو کنند، چون بنی‌امیه با اینکه آنان اسلام می‌آوردند، قانون پرداخت جزیه را در حق آنها لغو نکرده و همچنان از ایشان جزیه دریافت می‌کرد.

۵- اما یکی از بزرگ‌ترین مواضع حکیمانه‌ی وی در اصلاح اوضاع در دولت اموی آن بود که ترس از خداوند و در نظر داشتن خداوند در همه‌ی امور را در قلب و درون مردم زنده کرده و بذر این میوه‌ی پر ثمر را در قلوب آنها کاشت.

۱ - نگا: مناقب عمر بن عبدالعزیز، ابن الجوزی (۱۳۳-۱۴۱)؛ و طبقات ابن سعد (۳۴۱/۵-۳۴)؛ البدایة والنهائة (۲۱۳/۹)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۲۹/۵).

وی در روز جمعه خطبه می‌خواند؛ پس روزی به گریه افتاد و مردم همراه وی گریه می‌کردند چنان‌که مسجد در اثر گریه‌ی آنها به لرزه درآمد و از دیوار مسجد صدای گریه به گوش می‌رسید<sup>(۱)</sup>.

۶- عمر بن عبدالعزیز مردم را در دین فقیه نمود و بذر محبت کتاب و سنت را در قلب آنها کاشت و در این راستا معلمانی به صحرا می‌فرستاد تا مردم را در امر دین دانا و آگاه کنند<sup>(۲)</sup>.

۷- اما عمر بن عبدالعزیز برای اصلاح اوضاع مسلمانان در دولت اموی به این مقدار اکتفا نکرد، بلکه به امور غیر مسلمانان توجه داشت، بنابراین دعوتگرانی به نقاط مختلف فرستاد تا دعوت اسلام را به آنها برسانند؛ مثلاً دعوتگرانی به آفریقا فرستاد که به وسیله‌ی آنها مردم زیادی و جنگجویانی چون بربرها و... اسلام آوردند.

با توفیق خداوند و پس از آن برآشتن این گام‌های هفت‌گانه بود که موضع و عملکرد حکیمانه عمر بن عبدالعزیز در اصلاح امت و تجدید دین نمایان گردید و خداوند متعال به وسیله‌ی او سرزمین‌ها و بندگان را بهره‌مند نمود و آنان را از ظلم و ستم رهانید<sup>(۳)</sup>.

#### مطلب چهارم: نمونه‌ای از مواضع ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه

از امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت<sup>(۴)</sup> مواضع مدبرانه و فراوانی به جای مانده و به ثبت رسیده است<sup>(۱)</sup>.

۱- نگا: سیره عمر، ابن الجوزی، ص ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵؛ سیر أعلام النبلاء (۱۳۷/۵، ۱۳۸)؛ البداية والنهاية (۲۰۴/۹).

۲- نگا: سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز الخلیفة الزاهد، ص ۹۲.

۳- نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۳۸؛ تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۲۴۶/۴).

۴- امام نعمان بن ثابت بن زوطی تمیمی کوفی، یکی از امامان چهارگانه و بزرگان بلند آوازه و مشهور می‌باشد. او در سال ۸۰ هجری در دوران صغار صحابه متولد شده و

از این دسته می‌توان به موضع وی در برابر ملحدان اشاره نمود، آنگاه که آنان را به‌سوی خداوند متعال و اینکه اوست پروردگار و صاحب هر چیزی، فراخوانده و دعوت نمود.

چنان‌که در تاریخ ذکر شده، گروهی از ملحدان گرد ابوحنیفه جمع شده و گفتند: چه دلیلی برای وجود آفریننده و خالق وجود دارد؟ امام ابوحنیفه در پاسخ آنان گفت: مرا رها کنید که ذهنم مشغول امری عجیب است. ملحدان گفتند: چه چیزی؟ ابوحنیفه گفت: به من خبر رسیده در رود دجله کشتی بزرگ و پُر از کالاهای متنوع و عجیب و غریب بوده و بدون اینکه کسی آنرا هدایت و رهبری کند، در رفت و آمد می‌باشد؟ پس ملحدان به وی گفتند: آیا تو دیوانه‌ای؟ ابوحنیفه گفت: چرا؟ گفتند: هیچ عاقلی چنین داستانی را باور نمی‌کند. امام ابوحنیفه رحمه‌الله به آنان گفت: چگونه عقل‌تان باور می‌کند این عالم با انواع و اصناف و حوادث عجیب و غریب آن و این کشتی دوار و سیاری که (در موج‌های خروشان) جریان دارد و همه‌ی این حوادث و اتفاقات بدون هیچ گرداننده و بوجود آورنده‌ای رخ داده باشد و این همه بدون اینکه کسی آنها را به حرکت درآورد، حرکت می‌کنند؟ پس همگی آنها خوار و ذلیل در فکر فرو رفتند<sup>(۲)</sup>.

و این از بزرگ‌ترین مصادیق و مواضع مدبرانه در دعوت به‌سوی خداوند می‌باشد. چنان‌که از وجود مخلوق به وجود خالق استدلال نمود. زیرا هیچ

انس بن مالک را زمانی که به کوفه آمده دید. امام ابوحنیفه در سال ۱۵۰ هجری وفات نمود. نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۹۰/۶)؛ البداية و النهایة (۱۰۷/۱۰).

۱- نگا: نمونه‌هایی از مواضع حکیمانه امام ابوحنیفه در سیر أعلام النبلاء (۴۰۲/۶)؛ أعلام المسلمین - أبوحنیفه، وهبی سلیمان غاوجی (۳۵/۵)، (۱۲۱/۵)، (۳۵۴).

۲- نگا: درء تعارض العقل والنقل، ابن تیمیة (۱۲۷/۳)؛ الرياض الناضرة، سعدی، ص ۲۵۸.

---

مخلوقی نیست مگر اینکه خالق و مدبری دارد و او خداوند متعال می‌باشد، چنان‌که هیچ ساخته شده‌ای نیست مگر اینکه سازنده‌ای دارد. و مثال والا و بلندمرتبه از آن‌الله متعال بوده و او عزیز و حکیم است.



## مبحث دوم:

### موضوع‌گیری‌های پیروان تابعین (تبع تابعین)

#### مقدمه

پیروان تابعین یا همان تبع تابعین بخشی از بهترین و برترین قرونی هستند که رسول الله ﷺ آنان را مدح و ستایش نموده است. آنجا که فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»<sup>(۱)</sup> «بهترین مردم کسانی هستند که در عهد و زمان من به سر می‌برند (صحابه)، سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تابعین) و سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند (تبع تابعین)». در مسیر دعوت الی الله از تبع تابعین نیز مواضع حکیمانه‌ای به ثبت رسیده است، مواضعی که چون داعیان الی الله در آنها تامل نموده و با دیده‌ی عبرت بنگرند، بسیار بهره‌مند خواهند شد. اکنون به یاری خداوند منان به نمونه‌هایی از آنها در سه مطلب اشاره خواهیم نمود:

---

۱- بخاری و شرح آن الفتح (۲۵۹/۵)، (۲۶۵۲)؛ مسلم (۱۹۶۴/۴) و پیش‌تر تخریج آن گذشت.

### مطلب اول: موضع گیری‌های امام مالک بن انس رحمته

از امام مالک بن انس <sup>(۱)</sup> رحمته در مسیر دعوت الی الله مواضع حکیمانه‌ای به جای مانده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- یکی از مهم‌ترین مواضع امام مالک، موضع وی در برابر کسی بود که در مورد استواء سوال پرسید. مردی نزد وی آمده و گفت: ای ابوعبدالله:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. استوی چگونه است؟

امام مالک از سوال وی بسیار دگرگون شده و به زمین نگاه کرد و در حال تفکر چوبی را که در دست داشت در زمین فرو برده و سراسر بدنش را عرق پوشاند. سپس سر بلند کرده و چوبی که در دست داشت، انداخته و فرمود:

«الْكَيْفُ عَيْرٌ مَعْقُولٍ وَالْإِسْتَوَاءُ مِنْهُ عَيْرٌ مَجْهُولٍ وَالْإِيْمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدْعَةٌ». «و اطنک صاحب بدعة» .

«کیفیت و چگونگی آن قابل درک نیست و استوای بر عرش مجهول نبوده و ایمان به آن واجب و سوال از کیفیت آن بدعت است». و گمان می‌کنم تو از اهل بدعت هستی. سپس دستور داد او را بیرون کنند <sup>(۲)</sup>.

این موضع، موضعی صحیح و استوار می‌باشد، زیرا پس از تأمل و تفکر چنان پاسخ صحیح و دقیقی به وی داد که نزد اهل سنت و جماعت تبدیل

۱- امام مالک بن انس بن عامر بن عمرو، امام دارالهجرة؛ او در سال ۹۳ هجری، یعنی در سالی که انس بن مالک بن نضر خدمتکار رسول الله فوت شد به دنیا آمد. او با صداقت و راستی و اخلاص به فراگیری علم پرداخت و یکی از ائمه چهارگانه گردید. و این‌گونه خداوند متعال به وسیله‌ی او مسلمانان را بهره‌مند نمود. سرانجام در سال ۱۷۹ هجری وفات یافت. نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۹/۸-۱۳۵)؛ البداية والنهاية (۱۷۴/۱۰)؛ و تهذیب التهذیب (۵/۱۰).

۲- أبونعیم در الحلیة (۳۲۵/۶)؛ ونگا: سیر أعلام النبلاء (۱۰۰/۸، ۱۰۱، ۱۰۶)؛ مجموع فتاوی ابن تیمیة (۲۶/۵، ۱۴۴/۵).

به قاعده‌ای ثابت در مورد همه‌ی صفات خداوند متعال شد و در همه‌ی صفات الهی جریان دارد؛ چنان‌که کیفیت و چگونگی صفات الهی برای ما مجهول است و کیفیت آن را نمی‌دانیم زیرا خداوند متعال ما را از کیفیت و چگونگی آن مطلع نکرده و از آن خبر نداده است اما همین صفت با دلیلی که برای آن از قرآن و سنت صحیح یا یکی از آنها ذکر شده، معلوم و نه مجهول است؛ و ایمان به این صفت که با دلیل شرعی ثابت شده، واجب می‌باشد اما سوال از کیفیت آن بدعت است؛

اما مقصود از نفی کیفیت، تفویض معنای صفات نمی‌باشد، بلکه هریک از صفات الهی بر معنایی حقیقی دلالت می‌کند که بدان ایمان داریم و آن را برای خداوند متعال چنان‌که شایسته و لایق او تعالی می‌باشد، اثبات می‌کنیم<sup>(۱)</sup>.

۲- یکی دیگر از مواضع امام مالک رحمه‌الله پاسخ وی به برخی از زاهدان و عابدانی بود که نامه‌ای به امام نوشته و او را پند و اندرز داده و به گوشه‌نشینی و عزلت از مردم و عمل تشویق و توصیه کردند، پس امام مالک در پاسخ نامه‌ای به آنها نوشته و فرمود: «براستی همانطور که الله ﷻ ارزاق را تقسیم نموده، اعمال را نیز تقسیم کرده است؛ (به عنوان مثال) برای شخصی نماز خواندن میسر گردیده درحالی که برای وی روزه گرفتن میسر نیست و برای دیگری صدقه دادن میسر شده درحالی که روزه گرفتن برای وی میسر نیست و به همین ترتیب برای کسی جهاد فی سبیل الله میسر شده و برای دیگری نه؛ اما نشر علم از برترین اعمال نیک است و من نسبت به آنچه برایم میسر شده راضی هستم و گمان نمی‌کنم آنچه برآئم و فعالیتی که دارم بدون آنچه تو بر آئی و فعالیتی که داری، میسر گردد، (همگی با

فعالیت‌های مختلفی که داریم به هم نیازمندیم) و امیدوارم که هریک از ما بر خیر و نیکی باشد»<sup>(۱)</sup>.

آری، این پاسخ متین و استوار، بر فقه و علم و دانش امام مالک و حکمتش دلالت می‌کند؛ براستی نشر علم بهترین اعمال نیک و بلکه برتر از نماز نفل و روزه نفل و صدقه نفل و دیگر عبادات نفل می‌باشد. زیرا رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»<sup>(۲)</sup> «هرکس بر امر خیری راهنمایی کند همانند پاداش انجام دهنده‌ی آن ثواب کسب می‌کند».

و اینکه فرمودند: «فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ التَّمَمِ»<sup>(۳)</sup>. «به خدا سوگند اگر خداوند یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، از اینکه چهارپایان سرخ مو از آن تو باشند، برایت بهتر خواهد بود». خداوند امام مالک را رحمت کند، براستی حکیمانه سخن گفت و آنچه بیان داشت، تطبیق نمود و مردم را در مورد آن تشویق کرد. براستی خود شایسته‌ترین افراد به این مقوله است که فرمود: «به من خبر رسیده هیچ‌کس نیست که از دنیا روی گردانده و به عبادت روی آورده و تقوا پیشه کرده مگر اینکه سخنان حکیمانه بر زبان آورده است»<sup>(۴)</sup>.

و بر این اساس است که امام ذهبی<sup>(۵)</sup> می‌گوید: «فقه مالک در نهایت دقت بوده و عموم آرای وی محکم و استوار می‌باشد»<sup>(۱)</sup>.

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۱۱۴/۸).

۲- مسلم، کتاب الإمارة، باب فضل إعانة الغازی فی سبیل الله (۱۵۰۶/۳)، (۱۸۹۳).

۳- بخاری و شرح آن الفتح (۴۷۶/۷)؛ مسلم: ۱۸۷۱/۴؛ و تخریج آن پیش‌تر گذشت.

۴- نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۱۰۹/۸).

۵- امام شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، وی در ماه ربیع الآخر سال ۶۷۳ هجری چشم به جهان گشود. به طلب علم روی آورده و در این راه سفر نمود و در

امام مالک رحمته در ترسیم قاعده‌ای ثابت و استوار برای مردم، منصفانه برخورد نمود، آنجا که فرمود: «کل أحد یؤخذ من قوله ویترك إلا صاحب هذا قبر»<sup>(۲)</sup>. «همه‌ی (انسان‌ها) چنان‌اند که برخی اقوال‌شان گرفته شده و برخی دیگر رها می‌شوند، مگر صاحب این قبر». [منظورش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود]. این سخن حکیمانه و بزرگی می‌باشد که بیان می‌کند هیچ‌یک از مردم از خطا و اشتباه مصون نبوده و بلکه تن‌ها این محمد صلی الله علیه و آله است که در امر ابلاغ شریعت معصوم می‌باشد.

۳- امام مالک حق را آشکار بیان نموده و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان نهراسیده و بدان توجه نمی‌کرد. مقوله‌ی امام شافعی به این امر اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: «چون یکی از اهل بدعت نزد مالک رحمته حاضر می‌شد، (به وی) می‌گفت: من از سوی پروردگار و دینم دلیل و برهان دارم اما تو شک و تردید داری، برو نزد مترددی همچون خود و با وی مجادله کن»<sup>(۳)</sup>.

و این سخن از قبیل دعوت اجتهادی می‌باشد. زیرا برخی از مردم چنان‌اند که گاهی نیاز به غلظت و شدت دارند و این امر نیز خارج از تدبیر نیست. زیرا الله متعال که داورترین و دادگرتین دادگران و داوران است -

آن ماهر شد. حدود چهار سال یا بیش از آن مانده به وفاتش، به خاطر آبی که در چشمانش وارد شد، کور شد. او در سال ۷۴۸ هجری در شب دوشنبه در ماه ذی القعدة پیش از نیمه شب وفات نمود. میراث علمی به جای مانده از امام ذهبی به ۲۱۵ تالیف می‌رسد. نگا: البداية و النهایة (۲۲۵/۱۴) و مقدمه سیر أعلام النبلاء (۱۴۰-۱۲/۱)

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء (۹۲/۸).

۲- نگا: سیر أعلام النبلاء (۹۳/۸).

۳- نگا: حلیة الأولیاء (۳۲۴/۶)؛ سیر أعلام النبلاء (۹۹/۸).

به حکیم‌ترین مردمان می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التحریم: ۹]. «ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و بیکار کن و بر آنان سخت بگیر».

و می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُكُمُ وَإِحْدُ وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. «با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرم‌تر و آرام‌تر و به قبول نزدیک‌تر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدت و حدّت در مقابله با آنان بلا مانع است)».

آری، از امام مالک رحمته مواضع حکیمانه، والا و بزرگی به جای مانده و به ثبت رسیده است که ذکر همگی آنها در این مختصر نمی‌گنجد<sup>(۱)</sup>.

### مطلب دوم: موضع‌گیری‌های امام شافعی رحمته

از امام شافعی<sup>(۲)</sup> نیز موضع‌گیری‌های حکیمانه‌ای به ثبت رسیده که دلالت بر حکمت و صدق و اخلاص او می‌کند. که به عنوان نمونه می‌توان به موضع

۱- بنگر به دیگر واضع حکیمانه وی در: حلیة الأولیاء (۳۲۵/۶)؛ سیر اعلام النبلاء (۹۴/۸، ۹۸، ۹۹)؛ و بنگر به موضع حکیمانه وی در برابر بنی‌امیه و حکم وی در باب طلاق مکره وعدم وقوع آن در سیر اعلام النبلاء (۸۰/۸، ۹۵، ۹۶).

۲- محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن سائب، نسب وی در عبد مناف به رسول خدا می‌رسد؛ امام شافعی در غزه و گفته شده در عسقلان در سال ۱۵۰ هجری چشم به جهان گشود. درحالی‌که کوچک بود، پدرش فوت کرد و زمانی‌که دو سال داشت مادرش او را به مکه برده و در مکه رشد نمود و قرآن را تلاوت کرد و پس از آن به مدینه نزد امام مالک سفر کرد و بخش‌هایی از موطا را که حفظ داشت، نزد امام مالک خواند. سپس به مکه بازگشت و به یمن سفر نمود و در سال ۸۴ هجری به

وی در برابر اهل کلام و دفاع ایشان از علم کتاب و سنت اشاره کرد. امام شافعی رحمته الله علیه در برابر اهل کلام<sup>(۱)</sup> موضعی حکیمانه و محکم و استوار اتخاذ نمود. امام شافعی می‌فرماید: «حکم من در مورد اهل کلام آن است که: با شاخه درخت و کفش تنبیه شوند و سوار بر شتر در بازارها و در میان قبیله و خویشاوندانش در معرض دید همگان قرار داده شوند و گفته شود: این سزای کسی است که کتاب و سنت را ترک نموده و به علم کلام روی آورد»<sup>(۲)</sup>.

عراق سفر کرد. و پس از آن برای بار سوم به مکه بازگشت. سپس از عراق به مصر سفر نمود و در مصر باقی ماند تا اینکه در سال ۲۰۴ هجری وفات نمود. نگا: البداية والنهاية (۲۵۱/۱۰).

۱- علم و آگاهی نسبت به دین به دو دسته تقسیم می‌شود: علم به امور خبری اعتقادی همچون علم به الله متعال و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و روز قیامت و اخبار پیامبران و احوال فرشتگان و صفات و اعمال‌شان؛ و علم به بهشت و جهنم در این نوع داخل است. و جدال عقلی در این بخش کلام نامیده می‌شود. اما نوع دوم علم: مربوط به امور عملی همچون اعمال اعضا و جوارح و قلوب از قبیل واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات و مباحات می‌باشد. و این نوع نیز از این جهت که علم و اعتقاد یا خبر صادق یا کاذب است، در بخش اول جای دارد اما از این جهت که بدان امر شده یا از آن نهی شده در بخش دوم جای می‌گیرد. نگا: فتاوی ابن تیمیه (۳۳۵/۱۱، ۳۳۶، ۱۳۴/۱۹).

بنابراین جدال در علم عقاید کلام نامیده می‌شود. و زمانی که سلف صالح علمای کلام را نکوهش نموده و به ذم آنها می‌پردازند، مقصودشان کسانی است که در مورد دین با روشی جز روش پیامبران سخن می‌گویند. و این همان موردی است که امام شافعی آنرا نکوهش نموده و به ذم آن می‌پردازد. نگا: فتاوی ابن تیمیه (۴۶۰/۱۲، ۴۶۱).

۲- نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۲۹/۱۰)؛ البداية والنهاية (۲۵۴/۱۰)؛ فتاوی ابن تیمیه (۴۷۳/۱۶).

و فرمود: «مذهب من در مورد اهل کلام آن است که با شلاق بر سر آنها زده شده و در سرزمین‌ها در معرض دید همگان قرار داده شوند»<sup>(۱)</sup>.

و فرمود: «حکم من در مورد اهل کلام همان حکم عمر در مورد صبیغ است»<sup>(۲)</sup>.

و این‌گونه امام شافعی در قلب مردم بذر دشمنی با کلام و اهل آن و محبت کتاب و سنت و تمسک به آنها را کاشت.

یونس بن عبدالاعلی صدفی<sup>(۳)</sup> می‌گوید: «به شافعی گفتم: استاد ما لیث<sup>(۴)</sup> می‌گفت: اگر دیدید مردی بر روی آب راه می‌رود، فریبش را نخورید تا اینکه امر وی را به کتاب و سنت عرضه کنید.

پس امام شافعی رحمته گفت: لیث رحمته کوتاه سخن گفته، بلکه اگر مردی را دیدید بر روی آب راه رفته و در هوا پرواز می‌کند فریبش را نخورید تا اینکه امر وی را به کتاب (و سنت) عرضه کنید»<sup>(۱)</sup>.

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۹/۱۰).

۲- صبیغ بن عسل حنظلی چون به مدینه آمد و شروع به سوال کردن در مورد متشابهات قرآن نمود، عمر به دنبال وی فرستاد و به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من بنده خدا صبیغ؛ عمر گفت: و من بنده خدا عمر هستم. پس وی را با شاخه درخت خرما چنان زد که سرش پر از خون شد. پس گفت: کافی است ای امیر مومنان، آنچه در سر داشتیم، از بین رفت. (سوالاتی که در مورد متشابهات قرآن داشت). بنگر: الإصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر (۱۹۸/۲).

۳- یونس بن عبدالاعلی بن میسرة، شیخ و استاد امام بخاری می‌باشد. کنیه‌ی وی ابوموسی الصدفی است. در سال ۱۷۰ هجری چشم به جهان گشوده و در سال ۲۶۴ هجری دار فانی را وداع گفت. نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۴۸/۱۲).

۴- لیث بن عاصم بن کلیب، امام پیشوا و عبادت‌گزار مصری، وی در سال ۱۱۵ هجری متولد شد و در سال ۲۱۱ هجری وفات نمود. نگا: التهذیب و التهذیب (۴۱۹/۸) و سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۱۸۸/۱۰).



زمانی که امام شافعی در مصر بود، یکی از اهل کلام نزد وی آمده و در مورد مسأله‌ای از مسائل کلام از او سوال پرسید. امام شافعی به وی گفت: آیا می‌دانی تو کجا هستی؟ آن مرد گفت: بله. امام شافعی فرمود: این همان موضعی است که خداوند فرعون را در آن غرق نمود. آیا به تو خبر رسیده که رسول الله امر کرده باشد در این مورد سوال شود؟ گفت: نه. فرمود: آیا صحابه در این مورد سخن گفته‌اند؟ گفت: نه. فرمود: آیا می‌دانی چند ستاره در آسمان است؟ گفت: نه. فرمود: آیا می‌دانی جنس فلان ستاره از چیست و طلوع و افول آن چگونه و چه وقت بوده و برای چه آفریده شده است؟ گفت: نه. فرمود: مخلوقی را که با چشمانت می‌بینی، نمی‌شناسی، آنگاه در مورد علم خالق و آفریننده‌اش سخن می‌گویی؟

پس از این امام شافعی در مورد مسأله‌ای در باب وضو از او سوال کرد که پاسخ اشتباه داد و به چهار طریق پاسخ داد که در هیچ‌یک از آنها پاسخ صحیح و درست نبود. پس امام شافعی به وی گفت: علم و دانش امری که در روز پنج بار به آن نیاز داری، رها کرده‌ای و خود را در علم خالق و آفریننده مشغول کردی؟

چون چیزی در این زمینه به دلت خطور کرد، به‌سوی خداوند بازگرد و اینکه می‌فرماید: «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدائی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد. مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بی‌شمار آنها) و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبنندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در

میان آسمان و زمین معلّق می‌باشند، بی‌گمان نشانه‌هایی (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوند) است برای مردمی که تعقل ورزند»<sup>(۱)</sup>. و این‌گونه در مورد خداوند متعال بر مخلوقش استدلال کن و خود را در مورد علمی که عقلت به آن راهی ندارد و به آن نمی‌رسد، به سختی مینداز.» پس آن شخص<sup>(۲)</sup> به وسیله‌ی امام شافعی از علم کلام توبه کرد و به علم کتاب و سنت روی آورد<sup>(۳)</sup>. و پس از توبه می‌گفت: «من خلق و خویی از اخلاق شافعی هستم».

و این‌گونه این شخص (مزنی) به یکی از علمای اسلام در فقه شافعی تبدیل شد.

براستی این مواضع حکیمانه در دفاع از کتاب و سنت و نکوهش کلام و اهل آن و رد بر آنها با اسلوب حکیمانه، به وضوح و روشنی بر حکمت امام شافعی رحمته دلالت می‌کنند.

از دیگر مواردی که به حکمت امام شافعی اشاره دارد آن است که خداوند متعال فضل خویش را شامل او کرده و به وسیله‌ی او بسیاری از اهل

۱- ﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۳۱﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۳۲﴾﴾ [البقرة: ۱۶۳-۱۶۴].

۲- مردی که به وسیله‌ی امام شافعی از علم کلام توبه کرد، مزنی بود. امام و علامه و از ابدالان پیشگام ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی بن عمرو بن مزنی مصری. شاگرد امام شافعی، وی در سال ۱۷۵ هجری متولد شد. وی مختصری در فقه نگاشته که بسیاری از علما به شرح آن پرداخته‌اند. او در سال ۲۶۴ هجری چشم بر جهان بست. نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۴۹۲/۱۲).

۳- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۵/۱۰، ۲۶، ۳۱، ۳۲).

کلام هدایت یافته و باورهای باطل و شیوهی نادرست خود را رها کردند و بلکه به علم کتاب و سنت روی آوردند. و براستی این فضل الله عَلَيْهِ است که به هر کس بخواهد می‌دهد. و خداوند دارای فضل و بخشش فراوان است.

### مطلب سوم: موضع‌گیری‌های امام احمد بن حنبل رحمته

از امام احمد<sup>(۱)</sup> رحمته مواضع اجتهادی حکیمانه‌ای به جای مانده که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

۴- موضع امام احمد در فتنه‌ی خلق قرآن که خداوند به وسیله‌ی او قرآن کریم را حفظ نمود؛

مردم امتی واحد و یکپارچه بوده و دین‌شان برپا و قائم، تا اینکه خوارج ظهور نمود و بزرگان صحابه را تکفیر کرد و پس از آنان روافض و نواصب ظهور کردند و در اواخر دوران صحابه قدریه و پس از آنها معتزله در بصره و جهمیه و مشبیه در خلال عصر تابعین با وجود غالب بودن سنت و اهل آن، در خراسان ظاهر شدند؛ خلفا و پادشاهان و والیان امر نقشی در اظهار بدعت و دعوت به سوی آن نداشتند تا اینکه مامون<sup>(۲)</sup> ظهور کرد. پس کتاب‌های

۱ - عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی؛ یکی از ائمه مشهور و پیشگام. او در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شد. درحالی‌که سه سال داشت پدرش را از دست داد و مادرش سرپرستی او را به عهده گرفت. پس کسب علم را آغاز نموده و در سال ۱۸۷ هجری به حج رفته و پس از آن به صنعاء سفر نمود تا از امام عبدالرزاق، صاحب مصنف، علم فراگیرد، سپس به بغداد بازگشته و به طلب علم و تعلیم پرداخت. سرانجام در روز جمعه ۲۴۱/۴/۱۲ هجری دار فانی را وداع گفت. و در تشییع جنازه‌اش هزاران نفر و بلکه پانصد هزار نفر حضور داشتند. نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۷۷/۱۱)، (۳۴۰/۱۱)؛ والبدایة والنهائة (۳۲۵/۱۰)، (۳۴۲/۱۰)؛ وتهذیب التهذیب، ابن حجر (۶۲/۱).

۲- مأمون، عبد الله بن هارون الرشید، وی در سال ۱۷۰ هجری متولد شده و در ۲۵ محرم سال ۱۹۸ هجری به خلافت رسید. وی به اعتقاد خلق قرآن دعوت می‌داد که

اوائل نظر وی را به خود جلب نمود و حکمت یونان را به عربی ترجمه نمود و این گونه بود که جهمیه و معتزله و روافض سر بلند کردند.

به این ترتیب مامون در سال ۲۱۲ هجری مقوله‌ی خلق قرآن و مخلوق بودن آن را مطرح کرد و بلکه ائمه اسلام را به پذیرفتن این امر مجبور کرد و در این زمینه علما را در بوته‌ی آزمایش قرار داده و در سال ۲۱۸ هجری به شکنجه آنان روی آورد<sup>(۱)</sup>.

وی در پایان عمرش - چند ماهی پیش از مرگ - برای جنگ با روم به سوی طرطوس خارج شد و به نائیش در بغداد نامه‌ای نوشته و به او دستور داد تا مردم را به مقوله‌ی خلق قرآن فراخوانده و ایشان را بدان ملزم کند و نائیش چنین کرد و علاوه بر این گروهی از اهل حدیث را به سوی مامون فرستاد و مامون نیز آنها را در مورد مقوله‌ی مخلوق بودن قرآن، امتحان نمود و آنها نیز به اکراه و از روی اجبار با وی موافقت کردند. پس آنان را به بغداد بازگرداند و به تشهیر و پراکنده نمودن امرشان در میان فقها دستور داد و نائیش در بغداد چنین کرد. و بر مبنای دستور مامون مردمان بسیاری از ائمه حدیث و فقها و ائمه مساجد و ... را حاضر نموده و آنان را به مقوله‌ی خلق قرآن فراخواند و برای آنها، ماجرای موافقت آن عده از اهل حدیث را مطرح نمود که به این دلیل برخی از آنها این مساله را پذیرفتند<sup>(۲)</sup>.

حکومت وقت پیوسته کسانی را که از پذیرفتن این اعتقاد سرباز می‌زدند به تنبیه و قطع ارزاق تهدید می‌کرد تا اینکه همگی آنها این خواسته را پذیرفته و

خداوند متعال با دعوت امام احمد او و دعوتش را در هم شکست. مامون در ۲۵ محرم سال ۲۱۸ هجری وفات کرد. نگا: البداية والنهاية (۲۷۴/۱۰).

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۳۶/۱۱)؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۶؛ و تاریخ الإسلامی، محمود شاکر (۱۹۷/۵-۲۰۰).

۲- نگا: البداية والنهاية (۲۷۲/۱۰، ۳۳۱).

بدان پاسخ مثبت دادند. تا اینکه نوبت احمد بن حنبل و محمد بن نوح<sup>(۱)</sup> رسید. البته تردیدی نیست بسیاری از محدثینی که این مساله را پذیرفتند، بر مبنای تاویل این رهنمود الهی بود که چنین کردند آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶]. «آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌های‌شان ثابت بر ایمان است».

اما چون امام احمد و محمد بن نوح خواسته‌ی آنان را نپذیرفته و دست رد به سینه‌ی ایشان زدند، به غل و زنجیر کشیده شده و نزد مامون فرستاده شدند؛ چون به سپاه خلیفه رسیدند، خدمتکاری از میان سپاه نزد آنها آمده و درحالی که اشک‌هایش را با گوشه‌ی لباسش پاک می‌کرد، به امام احمد گفت: ای ابو عبدالله، برای من بسیار گران است که مامون شمشیری را برکشد که بیش از این برنکشیده و در غلاف بوده است. او سوگند می‌خورد که اگر خواسته‌اش مبنی بر خلق قرآن را نپذیری، حتما تو را با این شمشیر می‌کشد. پس امام حنبل بر زانوهایش نشست و با گوشه‌ی چشم نگاهی به آسمان نموده و فرمود: پروردگارا، اگر قرآن کلام تو و غیر مخلوق است، ما را از رنج و مشقتی که در آن افتاده‌ایم، کفایت نموده (و برهان). پس در یک سوم آخر شب ندای مرگ مامون بلند شد، پس امام احمد شادمان شد.

---

۱ - امام احمد در مورد محمد بن نوح می‌گوید: هیچ‌کس را همچون وی ندیدم با وجود جوانی و مقدار علمش، پایبندتر از او به امر الله باشد. روزی به من گفت: ای ابو عبدالله، تقوای الهی پیشه کن، تو همچون من نیستی. تو کسی هستی که به تو اقتدا می‌شود، مردم گردن‌شان را برای آنچه نزد توست دراز می‌کنند. پس از خدای بترس و بر امر خداوند ثابت قدم و استوار باش... پس فوت شده و بر او نماز خواندم و او را دفن نمودم.

پس از این امر بود که خبر رسید معتصم متولی امر خلافت شده و احمد بن ابی‌داود<sup>(۱)</sup> به وی ملحق شده و اوضاع نابسامان و در هم ریخته می‌باشد. پس احمد و محمد همراه برخی از اسیران با کشتی به بغداد بازگردانده شدند که محمد بن نوح در راه جان به جان آفرین تسلیم نموده و احمد بر وی نماز گزارد<sup>(۲)</sup>.

امام احمد در رمضان سال ۲۱۸ هجری به بغداد رسیده و حدود ۲۸ ماه و نیز گفته شده بیش از ۳۰ ماه زندانی شد. در این مدت با اینکه غل و زنجیر به پایش بسته بودند، برای زندانیان امامت می‌داد<sup>(۳)</sup>. معتصم کسانی را به سوی وی می‌فرستاد تا در زندان با او مناظره کنند، اما امام احمد با دلیل و برهانی که داشت بر آنها پیروز می‌شد و این امر باعث افزایش مدت زندان وی می‌گردید.

پس از این بود که معتصم به احضار وی نزد خویش دستور داد، پس با غل و زنجیر او را بر چهارپایی سوار کردند و درحالی که هیچ کس جز الله نبود که محافظ و مراقب او باشد - و نزدیک بود به خاطر سنگینی غل و زنجیرها به صورت بر زمین افتد، لیکن الله متعال از او محافظت نموده و

۱- احمد بن ابی‌داود، فرج بن جریر بن مالک معتزلی؛ وی در سال ۱۶۰ هجری متولد شد، با به خلافت رسیدن معتصم وی قاضی القضاة معتصم شد و پس از وی عهده‌دار همین منصب در زمان واثق بود و مذهب معتزله را ترویج داده و پادشاه را به امتحان کردن مردم در مورد مسأله‌ی خلق قرآن و اینکه خداوند متعال در آخرت دیده نمی‌شود وادار می‌نمود. خداوند متعال چهار سال پیش از مرگش او را به بیماری فالج مبتلا نمود که در اثر آن از لذت خوردن و نوشیدن و نکاح و ... محروم ماند. سرانجام در روز شنبه، هفت روز مانده به محرم سال ۲۴۰ هجری وفات کرد. نگا: البداية و النهاية (۳۱۹/۱۰-۳۲۲).

۲- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۴۲/۱۱).

۳- نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۴۲/۱۱، ۳۴۳) البداية و النهاية (۳۳۲/۱۰).

سالم و سلامت ماند - وی را نزد معتصم آوردند. چون نزد معتصم آورده شد و احمد بن ابی‌داود نزد وی حاضر بوده و بسیاری از اصحاب و یارانش را جمع کرده بود،<sup>(۱)</sup> معتصم به یارانش گفت: با وی مناظره کنید. پس به امام احمد گفته شد: در مورد قرآن چه می‌گویید؟

امام احمد فرمود: در مورد علم خداوند چه می‌گویید؟ مناظر وی ساکت شد. امام احمد فرمود: هرکس گمان برد علم خداوند مخلوق است، در حقیقت به خداوند کفر ورزیده است. با شنیدن این سخن، گفتند: ای امیر مومنان، کافر شده و ما را نیز تکفیر نمود.

برخی از آنان گفتند: آیا خداوند نفرموده که: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲]<sup>(۲)</sup> و قرآن شیء (چیز) نیست؟

امام احمد در پاسخ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأحاف: ۲۵]. «تند بادی است که همه چیز را به فرمان پروردگارش در هم می‌کوبد و نابود می‌سازد». آیا این تند باد چیزی جز آنچه خداوند اراده نموده نابود کرد؟ [یعنی مقصود از لفظ (شیء) همان چیزهایی است که مراد و مقصود خداوند است، نه همه‌ی چیزهایی که ما در نظر داریم].

امام احمد می‌گوید: پس هریک به نوبه‌ی خود سخن می‌گفت و سخنانش را پاسخ داده و رد می‌کردم؛ چون اعتراضات همه‌ی آنها بی‌پاسخ نمانده و به پایان رسید، ابن ابی‌داود اعتراض نموده و گفت: ای امیر مومنان، به خدا سوگند که او گمراه و گمراه‌کننده و مبتدع است. اما معتصم گفت: با وی سخن گفته و مناظره کنید.

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۴۳/۱۱)؛ البدایة والنهائة (۳۳۲/۱۰).

۲- «الله آفریدگار همه چیز است».

پس باری دیگر به مناظره با من پرداختند و پاسخ هریک از ایشان را داده و اعتراضاتشان را جواب می‌دادم. چون مناظره به پایان رسید، معتصم گفت: وای بر تو ای احمد، چه می‌گویی؟ پس گفتم: ای امیرمومنان، چیزی از کتاب الله و سنت رسول الله در این ادعا برای من ارائه دهید تا بر مبنای آن سخن بگویم.

پس احمد بن ابی‌داود گفت: و تو جز بر مبنای این و آن (قرآن و سنت) سخن نمی‌گویی؟! امام احمد فرمود: آیا اسلام جز بر مبنای آنها بر پاست؟ و مناظره‌هایی طولانی جریان یافت.

امام احمد می‌گوید: براستی در این مناظرات به اموری احتجاج جسته و استدلال نمودند که نه قلبم مرا یاری می‌کند و نه زبانم به حرکت می‌آید که آنان را ذکر کنم، بسیاری از آثار را انکار نمودند و گمان نمی‌کردم چنین باشند تا اینکه با گوش‌های خود شنیدم. پس از آن به یاوه گویی پرداخته و می‌گفتند: طرف خصم چنین و چنان گفت. اما من در برابر آنان به قرآن کریم استدلال می‌کردم، به اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ﴾ [مریم: ۴۲]. «ای پدر! چرا چیزی را عبادت می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند». آیا این نزد شما منکر است؟ پس می‌گفتند: ای امیر مومنان، تشبیه می‌کند، تشبیه می‌کند. و مجلس طولانی می‌شد و معتصم برخاسته و امام احمد را در خانه‌اش حبس می‌کرد و کسی را با وی در خانه همراه می‌کرد تا با او مناظره کند. سپس در روز دوم امام احمد احضار شده و تا نزدیکی زوال با وی مناظره می‌کردند. و پس از آن معتصم برخاسته و امام احمد را به خانه‌اش باز می‌گرداندند. و در روز سوم امام احمد را آورده و با وی مناظره کردند که در همه‌ی این روزها این صدای امام احمد بود که بر صدای آنها غالب و حجت و دلیل و برهانش بر حجت و دلیل آنان چیره و غالب بوده و این چنین با دلیل و برهان بر آنها چیره شد<sup>(۱)</sup>.

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۱/۲۴۴-۲۵۰)؛ البداية والنهاية (۱۰/۳۳۳).



حتی مسئول سربازان<sup>(۱)</sup> معتصم در مورد امام احمد می‌گوید: «در آن روز مانند احمد کسی را ندیدم که بر پادشاهی وارد شده باشد و چون وی قلبی ثابت و استوار داشته باشد. ما در چشمان وی همچون مگسانی بیش نبودیم»<sup>(۲)</sup>.

و چنین مناظرات طولانی شده و به درازا کشید، پس معتصم خشمگین شده و به امام احمد گفت: خداوند تو را لعنت کند، حرص آن داشتم که پاسخم را بدهی، اما جوابم را ندادی. سپس گفت: او را بگیرید و بر روی زمین کشیده و برهنه کنید، پس امام احمد را گرفته و کشیده و برهنه کرده و او را در میان مردم شلاق زده و شکنجه کردند. پس امام احمد فرمود: ای امیر مومنان، به یاد آور حاضر شدن تو برابر خداوند را چنان که امروز من در برابر تو ایستاده‌ام.

زمانی که معتصم استقامت و استواری و تصمیم قاطع امام را دید، گویا می‌خواست دست از شکنجه او بردارد اما احمد بن ابی‌داود وی را فریفته و گفت: ای امیر مومنان، اگر او را رها کنی می‌گویند: وی (معتصم) مذهب مامون را رها کرده و از مقوله‌ی وی خشمگین شده است. پس این سخنان او را بر شلاق زدن امام احمد تحریک نمود. پس چون جلادان شروع به شلاق زدن کردند، چون یکی از آنان جلو آمده و دو شلاق می‌زد، معتصم (در هر بار) می‌گفت: بس کن، خداوند دستت را قطع کند.

چنین بود که امام احمد چندین بار بیهوش شد و در هر بار شلاق زدن را از سر می‌گرفتند، چنان که دیگر ضرب شلاق‌ها را احساس نمی‌کرد؛ معتصم سه بار درحالی که امام احمد شلاق می‌خورد، نزد وی آمده و او را

۱- مسئول سربازان معتصم، محمد بن ابراهیم بن مصعب بود که وی برادر اسحاق بن ابراهیم بن مصعب نائب مامون در بغداد می‌باشد. نگا: البداية و النهایة (۱۰/۲۷۲)، (۳۳۱/۱۰)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۱/۲۴۰).

۲- نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۱/۲۴۰).

به اعتقاد خلق قرآن فراخواند و در هر بار امام احمد امتناع می‌ورزید. و شلاق‌ها از سر گرفته می‌شد.

پس از این بود که معتصم به آزاد شدن امام دستور داد، پس از اینکه سی و اندی ضربه‌ی شلاق تحمل نمود. و گفته شده: هفتاد ضربه. اما هریک از این ضربه‌ها، ضربه‌ای شدید و زجرآور بود. اما امام احمد درد آنها را زمانی احساس نمود که در خانه بود و غل و زنجیرها از وی برداشته شده بود. سپس معتصم دستور داد تا وی را آزاد کنند تا به خانواده‌اش بپیوندد.

آزادی امام احمد در ۲۵ رمضان سال ۲۲۱ هجری رخ داده و به خانواده‌اش ملحق شد.<sup>(۱)</sup> پزشکی به خانه‌اش آمده و با دیدن جای ضربه‌های شلاق گفت: براستی کسی را دیدم که صد ضربه شلاق خورده بود اما هیچ‌یک از ضربه‌ها همچون جای این ضربه‌ها بر بدنش نمانده بود. و به معالجه‌ی امام پرداخته و گوشت مرده را از بدنش جدا می‌کرد و امام احمد صبور و بردبار بود و با صدای بلند خداوند متعال را شکر می‌گفت. اما اثر شلاق‌ها تا زمان وفات بر پشتش باقی ماند.<sup>(۲)</sup> و پس از اینکه خداوند متعال او را شفا داد همه را بخشید جز اهل بدعت؛ و در این زمینه این آیه را تلاوت می‌کرد که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [الشوری: ۴۰]. «اگر کسی گذشت کند و صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خدا است. خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد».

پس از اینکه معتصم وفات نموده و واثق<sup>(۳)</sup> متولی امر خلافت گردید، او

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۵۰/۱۱-۲۵۴)؛ البداية والنهاية (۳۳۲/۱۰-۳۳۵).

۲- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۵۶/۱۱)؛ البداية والنهاية (۳۳۵/۱۰).

۳- واثق بالله، هارون بن معتصم بن هارون الرشید، وی در سال ۱۹۶ هجری متولد شد و پس از معتصم در ربیع الاول ۲۲۷ هجری به خلافت رسید و در ذی الحجه سال ۲۳۲ هجری فوت کرد. نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۰۶/۱۰).

نیز راه پدر را در پیش گرفته و اعتقاد و باور خلق قرآن را اظهار نمود. پس از این نامه‌ی اسحاق بن ابراهیم به امام احمد رسید که در آن گفته بود: امیر مومنان در مورد تو دستور داده هیچ‌کس گرد تو جمع نشود و در شهر و سرزمینی که در آن است، سکونت نکنی، پس به هر سرزمینی که می‌خواهی برو.

پس امام احمد تا زنده بودن واثق در منزلی جز خانه‌ی خودش پنهان شد و چون خبر مرگ وی را دریافت، به منزلش بازگشت. و در این مدت پیوسته در خانه مخفی بود و برای نماز یا هر امر دیگری خارج نمی‌شد، تا اینکه واثق هلاک شد<sup>(۱)</sup>. پس از واثق متوکل<sup>(۲)</sup> عهده‌دار امر خلافت شد و خداوند متعال به وسیله‌ی او سنت را ظاهر نموده و اهل سنت را یاری نمود<sup>(۳)</sup>.

پس از به خلافت رسیدن متوکل، امام احمد نامه‌ی بلند بالایی به متوکل نوشت و در آن مردود بودن اعتقاد خلق قرآن و معتقدین آن را بیان نمود. و با دلایل و براهین قطعی از کتاب و سنت و آثار صحابه به کلام الله بودن قرآن استدلال کرد و برای توفیق و حسن عاقبت متوکل دعا نمود<sup>(۴)</sup>.

۱- نگا: سیر اعلام النبلاء (۲۶۴/۱۱).

۲- متوکل علی الله، وی جعفر بن معتصم بن هارون الرشید می‌باشد. او در سال ۲۰۷ هجری متولد شده و پس از برادرش واثق در ذی‌الحجه سال ۲۳۲ هجری عهده‌دار امر خلافت گردید. خداوند متعال به وسیله‌ی او حق و اهل سنت را یاری نموده و پیروز گرداند و اهل باطل و بدعت‌شان را خوار و زبون کرد. سرانجام فرزندش محمد با همکاری برخی از دشمنان اسلام در شوال سال ۲۴۷ هجری وی را کشت. رحمت خداوند بر او باد و او را بیامرزد. نگا: البداية و النهایة (۳۴۹/۱۰).

۳- نگا: سیر اعلام النبلاء (۲۶۸/۱۱-۲۸۰)؛ البداية و النهایة (۳۳۸/۱۰-۳۴۰).

۴- نگا: متن نامه در: سیر اعلام النبلاء (۲۸۱/۱۱-۲۸۶) و آن یکی از بزرگ‌ترین ردود بر قائلین به خلق قرآن می‌باشد؛ و البداية و النهایة (۳۴۰/۱۰)؛ و نگا: سیر اعلام النبلاء (۱۷۷/۱۱-۳۵۸)؛ و البداية و النهایة (۳۲۵/۱۰-۳۴۲).

مردم به ظاهر همگی در اعتقاد خلق قرآن با مامون موافقت کرده‌اند، چه کسانی که با ترس و لرز پذیرفتند و چه آنان که خود به این امر تمایل داشته و آن‌را با میل و رغبت پذیرفتند؛ اما در این میان تنها امام احمد و محمد بن نوح باقی مانده‌اند که منکر این مساله هستند. و پس از مدتی محمد بن نوح فوت شده و تن‌ها این امام احمد است که در میدان امتحان و آزمایش باقی مانده است. پس استقامت کرده و از خداوند متعال یاری جسته و با قول و فعل و مناظره و صبر و بردباری بر شکنجه در عهد مامون و پس از وی معتصم،<sup>(۱)</sup> برای مردم ثابت نمود که قرآن کلام الله ﷻ می‌باشد. گرچه این اعتقاد و باور را در برابر دولت اظهار نمی‌کردند لیکن قلبا به آن معتقد بودند. و چنین بود که خداوند متعال کتابش را حفظ نموده و به وسیله‌ی امام احمد با این مواضع حکیمانه حق را آشکار و روشن نمود.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

پایان ترجمه

۹۳/۱۰/۱۷

امین پورصادقی

---

۱- معتصم: محمد بن هارون الرشید، وی در سال ۱۸۰ هجری متولد شده و مادرش ام ولد (کنیز) بود. در عهد مأمون در ۲۱۸/۷/۱۴ هجری برای خلافت با وی بیعت صورت گرفت. وی مردم را در باب اعتقاد خلق قرآن مورد آزمایش و امتحان قرار داد و بر امام احمد سخت گرفته و با شلاق او را شکنجه کرد و به شهرهای مختلف نامه نوشته و آنها را به اعتقاد خلق قرآن دستور داد و همچنان اعتقاد و باور خلق قرآن باقی بود تا اینکه متوکل آن‌را پس از ۱۴ سال مردود اعلان کرد. معتصم در ۲۲۴/۳/۱۱ هجری فوت نمود درحالی‌که ۴۷ سال و هفت ماه عمر داشت. نگا: سیر أعلام النبلاء (۳۰۶/۱۰).